



۱۸ جون ۲۰۱۳

داکتر سيد عبدالله کاظم

## بررسی برخی مسائل متنازع فیه در قانون «منع خشونت علیه زن»

(قسمت دوم)

طی یک مقاله جداگانه تحت عنوان «بحث بر حقوق زنان، اکنون بار دیگر به ۹۰ سال قبل بر میگردد!» که در همین پورتال سه هفته قبل در دو قسمت از این قلم به نشر رسید، گزارش مفصل از رویداد لویه جرگه ۱۳۰۳ عصر امانی در ارتباط به تصویب «نظامنامه نکاح، عروسی و ختنه سوری» ارائه گردید و دیده شد که چگونه مسائل تعدد ازواج و نکاح صغیره که قانون مذکور بر آن محدودیت و شرایط وضع کرده بود، با دلائلی گویا شرعی و فشار علمای محافظه کار مذهبی از مسیر اصلی بیرون شد و شاه مجبور گردید به قبول آن تن دهد.

بهر حال اکنون که پس از ۹۰ سال بار دیگر دچار عین مشکل می باشیم، باید برای تحکیم پایه های اصلی اسلام مبنی بر «عدالت، مساوات و انصاف» جد و جهد کنیم و نگذاریم که اصول واقعی اسلام را بعضی ها بر اساس روایات «ضعیفه» و گریز از حکم الهی مبنی بر تطبیق اصل «عدالت» به بیراهه بکشانند. در اینجا توجه را به سه موضوع متنازع فیه در قانون «منع خشونت علیه زن» که گفته میشود با شریعت اسلام مغایرت دارد، جلب میکنم: یکی دسترسی زنان متضرر از خشونت (مجنی علیها) به خانه های امن، دیگر مسئله تعدد زوجات و سومی نکاح قبل از اكمال سن قانونی (۱۶ سال).

مفتی شمس الرحمن فروتن موضوع متنازع فیه را به دو نکته عمده خلاصه میکند و میگوید: «۲۲ موردی که در این قانون ذکر شده از نظر اسلام نیز خشونت است به استثنای دو مورد: یکی تعیین سن ازدواج و دوم مسئله تعدد زوجات» (گزارش فرخنده احمدی، منتشره رادیو آزادی، مورخ ۲۰ جوزا ۱۳۹۲ مطابق ۱۱ جون ۲۰۱۳)؛ و اما عیبدالله بارکزی رئیس کمیسیون سمع شکایات ولسی جرگه آنرا به شش مورد بالا برده چنین میگوید: «در این قانون شش مورد غیر اسلامی و برضد اسلام است». او در حالیکه از ذکر این موارد طفره میبرد، تنها با انتقاد بر خانه های امن می پردازد که: «خانه امن، خانه پدر است، خانه برادر است، خانه شوهر است، خانه اولاد است!» (گزارش سید فتح بها، رادیو آزادی)

پناه بردن به «خانه امن»:

قاضی نذیر احمد حنفی وکیل ولایت هرات در ولسی جرگه میگوید: «مسئله خانه امن اختلاف صریح با قرآن مجید دارد، زیرا در قرآن بیان شده، زمانیکه بین زن و شوهر اختلاف به میان می آید، دو حکم یکی از طرف مرد و دیگری از طرف زن با آنان مشوره کنند و اختلاف را حل کنند. اگر حل نشد، خلع به میان می آید که در آنصورت زن می تواند به خانه محارم خود برود، چون آنچه از خانه های امن امروز مشهود است، جز فساد چیزی نیست!» (گزارش فرخنده احمدی: قانون منع خشونت علیه زن به یک مسئله بحث برانگیز مبدل شده است، رادیو آزادی مورخ ۲۰ جوزا ۱۳۹۲)

مسلم است که برای یک دختر هیچ محلی با امن تر از خانه پدر نیست و بعد در صورت امکان خانه برادر، و برای هیچ زن شوهردار هیچ محلی با امن تر از خانه شوهر نیست. اما اگر دختر پدر و یا برادر نداشته باشد و یا خانه شوهر برای زن به «جهنم سوزان» مبدل شود، آنوقت زن فقط دو راه دارد: یا بسوزد و بسازد و اگر فرزند یا فرزندان داشته باشد، در جوار آنها و یا به امید بزرگ شدن آنها قبول زحمت کند و هر ظلم و جبری را که از جانب شوهر بالایش وارد آید، با شکیبائی و صبوری تحمل کند و یا اینکه اگر به اصطلاح «کار» به استخوانش رسید، آنوقت بازهم دوراه دارد: یا به شکایت و استغاثه بپردازد و نزد بزرگان و بعد حکومت برود و تقاضای طلاق کند. اگر بازهم کسی صدای او را نشنید و به او توجه صورت نگرفت و از آن دو در ناامید شد، باز چه کند؟

د پائو شمیره: له ۱ تر ۶

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

پاڼه: دليکنې دليکنېزې ښې پاڼوالې د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ

برای زنی دارای تحصیل و کاردر شهر، هرگاه با چنین سرنوشتی گرفتار شود، احتمال دسترسی او به محاکم و گرفتن طلاق و بیغم شدن از شر شوهر ظالم چندان مشکل نیست و اما برای یک زن دهاتی، آنهم کسیکه نه سواد دارد و نه پول لازم و خانواده پدرش نیز بسیار دورتر از او در شهر دیگر مقیم باشد و زن اجازه رفتن به خانه پدر را نداشته باشد، چطور میتواند خود را از زیر بار ظلم و تعدی شوهر و فامیل شوهر برهاند؟ امکان گرفتن وکیل و اقامه دعوا برای طلاق که حق قانونی و دینی او است، نیز برای او میسر نیست، ناگزیر یا دست به انتحار بزند (به شکل انداختن از بام، نوشیدن زهر یا خوردن «مرگ موش» و یا خود سوزی) و یا اینکه راه فرار را در پیش گیرد. فرار از خانه کار ساده نیست، زیرا او باید بداند به کجا میرود و دیگر اینکه چگونه میتواند به اینکار موفق شود و اگر شوهر و یا خانواده شوهر آن زن مظلومه را هنگام فرار به چنگ آورند، آنوقت چه بلای برسش خواهد آمد و در پیشگاه قانون به حیث زن «فراری از خانه» نیز محکوم به چه جزای سنگین خواهد گردید؟ باز هم اگر زن بدون آگاهی و امید که به کجا خواهد رفت، راه فرار در پیش گیرد و بی سرنوشت سر به بیابان نافرجام زندگی زند، در آنصورت چه خطرهایی عفت، جسم و حتی حیات او را تهدید خواهد کرد؟ اینها همه سؤال های بسیار مهم اند که عواقب خطیر را برای یک انسان بیچاره بار می آورد که بدون شک منجر به مصدوم شدن شخصیت و عفت و فساد اخلاقی و در نهایت به نابودی او خواهد شد.

به اساس ماده ۲۴ و ۵۴ قانون اساسی که «آزادی و کرامت انسان از تعرض مصئون است، دولت به احترام و حمایت آزادی و کرامت انسان مکلف است و خانواده رکن اساسی جامعه را تشکیل میدهد و مورد حمایت دولت قرار دارد»، تأسیس و ایجاد سرپناه برای همچو حالات بوسیله دولت و تحت نظارت آن یک راه حل معقول و لازمی و یک ضرورت مبرم اجتماعی به منظور «حفظ کرامت انسانی» است.

اگر گفته شود که این خانه مرکز امن نبوده و «مرکز فحشاء» میباشد و بناءً موجودیت آن «غیر اسلامی» است، این ادعا نا موجهه است، زیرا مشکل در اصل موضوع نیست، بلکه به نحوه اداره آن مربوط میشود و ولسی جرگه حق دارد از این نوع فعالیتهای غیرمسئولانه حکومت و ارگانهای مربوطه که «خانه امن» را مبدل به «خانه فحشاء؟؟» می سازد، جداً نظارت و باز خواست نماید تا «خانه امن» به معنی واقعی آن مبدل شود، نه اینکه به قول معروف از خاطر «موش، خانه» را آتش زنند و با تعبیر اینکه خانه امن گویا ضدیت با اسلام دارد، این یگانه مرجع نجات زن را ازمصیبت و بدبختی مزید مسدود سازند.

مسئله تعدد ازواج یا چند همسری:

مشروعیت تعدد ازواج در دین مبین اسلام به یک قسمت آیه شماره ۳ سوره النساء برمیگردد که خداوند متعال می فرماید: «فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و ربع (ج) فان خفتم الا تعدلو فواحدة». ترجمه: «پس نکاح کنید کسی را که خوش آید بشما از زنان دو دو و سه سه و چار چار، پس اگر ترسیدید که عدل کرده نمی توانید، پس نکاح کنید یک زن را». (قرآن مجید با ترجمه و تفسیر [مشهور به تفسیر کابلی]، جلد اول، طبع دوم، سال ۱۳۴۵، صفحه ۴۵۱ و ۴۵۲)

طوریکه واضح میگردد، قسمت دوم آیه مبارکه مبنی بر اجرای «عدل» از طرف شوهر اساس مشروعیت و جواز نکاح تا چهار زن را تشکیل میدهد. هرگاه این شرط را شوهر بطور لازم مرعی و عملاً اكمال نکند و یا توان اجرای آنرا نداشته باشد، در آنصورت نکاح بیشتر از یک زن جواز شرعی ندارد، به عبارت دیگر رعایت کامل اصل «عدالت» یک شرط و رکن اساسی در تعدد ازواج شمرده میشود.

اکنون این سوال مطرح می شود که آیا مرد توان اجرای عدالت را میان زنان خود بطور واقعی دارد یا نه؟ گفته میشود که: «شریعت ظاهر را می بیند» و وقتی شوهر بتواند مکلفیت های شرعی خود را در برابر منکوحات خود بطور عادلانه که در آن شرط مساوات نیز مضمّن است، انجام دهد، یعنی مهر معجل زن را تادیه کرده باشد، نفقه لازم را برایش مهیا و در دسترش قرار دهد و در همخوابگی اصل عدالت را با رعایت نوبت در پیش گیرد و...، در آنصورت چنان پنداشته میشود که شوهر اصل عدالت را در ظاهر رعایت کرده است و شریعت نیز خلافی در اطاعت از وجوب در آن نمی بیند. اما اجرای عدالت تنها بسته به ظاهر نیست، بلکه وقتی شوهر احساس کند که زن دوم نظر به جوانی یا زیبایی از نظر جذبۀ فطری توجه بیشتر شوهر را جلب میکند و شوهر خواهی نخواهی تسلیم امیال شهوانی خود که البته یکی از دلایل عمده نکاح دوم و سوم و چهارم است، میگردد، در آنصورت اجرای عدالت تحت الشعاع همین انگیزه طوری قرار میگیرد که در نهایت منجر به بیعدالتی بین زن اول و دوم و همچنان بالترتیب زن سوم و چهارم میشود. این حقیقت علماء، عقلاً و نقلاً ثابت شده است که موضوع «جذابیت جنسی زن»

مرد را چنان فریفته می سازد که در قبال آن شوهرنمی تواند به آنچه اجرای عدالت بین زنان منکوحه اش شرعاً ایجاب میکند، رسیدگی نماید.

خداوند متعال آگاه از دل‌های ما است و مرد مسلمان که از خدا می ترسد و خود را پایبند شریعت غرای محمدی (ص) میداند، نباید خود را دچار دوگانگی بین «ظاهر و باطن» سازد. این دو روئی خلل ایمان را بار می آورد و سرکشی از امر خداوند متعال است. به دلیل ضعف در اجرای «عدالت» بین زنان منکوحه است که مردان پارسا و متقی از تعدد ازواج دوری میجویند و برنفس شهوانی خود پا گذاشته و به تاسی از امر خدا (ج) به نکاح یک زن اکتفا میکنند. به همین دلیل است که قوانین بعضی کشورهای اسلامی تعدد ازواج را منع و یا موقوف به شرایط خاص ساخته است. من در اینجا از اضرار اجتماعی و خانوادگی تعدد ازواج که چه عواقب ناهنجار را بین فامیل، بین برادران و خواهران از مادرهای متفاوت به وجود می آورد و نفاق و شقاق را تا سرحد قتل و قتال موجب میشود، منصرف میشوم.

قانون «منع خشونت علیه زن» فقره ۲۱ ماده پنجم ازواج با بیش از یک زن را موقوف به رعایت ماده ۸۶ قانون مدنی ساخته است که چنین حکم میکند: «اگر نزد یک مرد خوف عدم تعادل میان زوجات نباشد، توان مالی پرداخت نفقه برای بیش از یک همسر را داشته باشد و در صورتیکه مصلحت مشروع مانند عقیم بودن و مبتلا بودن زوجه به مرض غیر قابل علاج موجود باشد، مرد میتواند با بیش از یک زن نکاح کند». پس دیده میشود که قانون «منع خشونت علیه زن» در مورد تعدد ازواج برعکس آنچه وکلای ولسی جرگه آنرا مغایر به شریعت وانمود کرده اند، با موازین شرعی و در عین زمان باحقانیت اصل «عدالت بین زنان» که در تطبیق آن شوهر را جوابگو در پیشگاه خالق بی نیاز می سازد، در تضاد قرار ندارد.

یکی از منتقدان جدی قانون «منع خشونت علیه زن» قاضی نذیر احمد حنفی که نماینده هرات در ولسی جرگه است، برای مشروعیت بخشیدن تعدد ازواج چنین استدلال میکند: «در تعدد زوجات آمده که اگر کسی دو یا سه زن بگیرد، باید اجازه زن اول را داشته باشد و زنش عقیم باشد». همچنان او میگوید که: «همین حالا در افغانستان بدون شک بیش از ۵۵ فیصد زنان و کمتر از ۴۵ درصد مردان وجود دارند، پس به اساس این قانون آیا ۱۰ درصد از مردان نباید دو زن بگیرند، در غیر آن باید ۱۰ درصد زنان مجرد باشند؟»

این نظر یک عضو برجسته پارلمان، یک قاضی و عالم دین است که با چنین استدلال سخیف می خواهد ادعای خود را به کرسی بنشاند. او باید بداند که زن اول فقط و فقط در حالت استئنا برای نکاح شوهرش با زن دوم رضائیت خواهد داد و شاید زن اول بکوشد به رقابت زن دوم برای تشویق شوهرش به گرفتن زن سوم اقدام کند و زن دوم برای آوردن «امباق» بر زن سوم بکوشد شوهرش را برای گرفتن زن چهارم ترغیب نماید که در این حالات رضامندی نه به مفهوم واقعی، بلکه به تاسی از انتقامجویی و رقابت خواهد بود.

قاضی صاحب حنفی در رابطه با تناسب بین نفوس زن و مرد در کشور باید بداند که اصول شرع یک موضوع ثابت است و تابع تغییرات زمان نیست، ولی موضوع تناسب زن و مرد در جامعه یک عامل متحول میباشد، پس چگونه میتوان یک اصل ثابت را بر مبنای یک عامل متحول استوار کرد؟ فرضاً اگر چند سال بعد تناسب زن و مرد در جامعه تغییر معکوس کند، آیا میتوان اصل شرعی را در قبال آن تغییر داد یعنی به زنان اجازه «چند شوهری» داد؟؟ تأسف من آنست که نزد عوام گفتار همچو شخصیت های دینی ولو فاقد منطق باشد، دارای مقبولیت بیشتر است تا حرف من و یا دیگران!

### نکاح «صغیره» :

مقصد از نکاح «صغیره» نکاح با دختر بیست که هنوز به سن «بلوغ» نرسیده باشد. در اینجا بحث اصلی بر موضوع بلوغ است که علمای دینی آنرا فقط به بلوغ «جسمانی» خلاصه میکنند یعنی وقتی دختری بار اول به «حیض» میرسد و به اصطلاح «عادت ماهوار» آغاز میگردد، علمای دینی این تغییر را نشانه ای بلوغ «جسمانی» و آماده شدن او از نظر فیزیکی جهت «بارداری» می پندارند و در نکاح آن مانعی نمی بینند. هرگاه دختر به مرحله بلوغ نرسیده باشد، «صغیره» محسوب شده و نکاح او از نظر فقهای اسلام فقط به استئذان ولی او جواز دارد. هرگاه پدر و پدرکلان دختر او را به نکاح مردی داده باشد، در این صورت دختر وقتی به سن بلوغ برسد، نکاح مذکوره به خواست خودش فسخ نمیشود و اما اگر دختر صغیره از طرف ولی غیر از پدر و پدر کلانش به نکاح مردی در آورده شده باشد، در انصورت دختر پس از رسیدن به سن بلوغ حق دارد نکاح را فسخ نماید.

در ارتباط با نکاح صغیره دو سوال مهم مطرح است: یکی اینکه آیا شوهر بعد از نکاح حق تمتع شهوانی را از منکوحه خود دارد و دیگر اینکه آیا تنها بلوغ جسمانی برای زندگی سالم زنا شوهری کافی است یا رشد و بلوغ فکری مهمتر از آنست؟

در مورد سوال اول مشکل اساسی در معنی و مفهوم نکاح است که بر مبنای آن بعد از عقد (یعنی ایجاب و قبول و تعیین مهر در حضور شاهدان) هر دو طرف حیثیت زن و شوهر را پیدا کرده و حق «همخواهی» را با هم شرعاً کسب مینمایند. در شرع نکاح، نکاح است، وقتی عقد شد، طرفین شرعاً حق دارند از تمام حقوق و مزایای آن استفاده نمایند. در این ارتباط حکمی وجود ندارد که ناکح را از تمتع جسمانی منکوح اش منع دارد و نیز هیچ کسی تضمین کرده نمیتواند که مرد بالغ و مشتهی به شهوت از منکوحه نابالغ و صغیر خود به نحوی استفاده جنسی نکند؟ اینکه این عمل چه تأثیری بر زندگی آینده آن صغیره وارد میکند، سوالیست که جواب آن مستلزم بحث بیشتر و شرح مزید است که در این مختصر نمی گنجد.

اگر کسانی نکاح صغیره را مثل مرحله «نامزدی» طوری می پندارند که تماس جنسی نامزد ها را در این مرحله غیر شرعی میدانند، اشتباه است زیرا فسخ نامزدی شرعاً ایجاب طلاق را نمیکند، در حالیکه وقتی نکاح عقد گردید، فسخ آن مشروط به جاری ساختن طلاق میگردد.

اینکه ریشه شرعی نکاح صغیره از کجا استنباط گردیده است، به نکاح حضرت رسول اکرم (ص) با حضرت بی بی عایشه صدیقہ (رض) که گفته می شود در صغارت قرار داشت، بر می گردد و فقها به تاسی از آن، نکاح صغیره را مجاز میدانند. در این مورد ۹۰ سال قبل در افغانستان، حینیکه نظامنامه «نکاح، عروسی و ختنه سوری» در لویه جرگه ۱۳۰۳ زیر بحث رفت، علمای دینی نظریات مختلف را در زمینه ابراز داشتند که به تفصیل در مقاله قبلی گزارش یافت. اینک چند قسمت مهم این مباحثه را بغرض آگاهی مزید از موجودیت اختلاف نظر جدی بین علمای دینی آنوقت در مورد جواز نکاح صغیره اقتباس میدارم:

در لویه جرگه مذکور شاه امان الله غازی با طرح موضوع نکاح صغیره بیانیه مبسوطی مبنی بر لزوم منع نکاح صغیره ایراد کرد. متعجباً جناب حضرت صاحب [در متن مشخص نشده که مقصد جناب شمس المشایخ میباشد و یاجناب نورالمشایخ، زیرا هر دو شخصیت عضویت لویه جرگه را داشتند - نویسنده] در برابر سخنان اعلیحضرت چنین گفتند: «چیزها را که اعلیحضرت غازی فرمودند، از نقطه نظر شفقت و عاقبت اندیشی خیلی درست است و اما نکاح صغیره یکی از مهمات بزرگ مسائل فقهیه است و در آن اباحت مطولی در معرکه الارائی در کتب فقهیه مرقوم آمده است، حتی عده از مرتاضین نکاح صغیره را بنا بر اینکه حضرت رسالت پناهی، ام المؤمنین حضرت عایشه صدیقہ (رض) را در صغارت نکاح کرده اند، مسنون (سنت) نیز شمرده اند، لذا رجا میشود که نکاح صغیره جائز و دعاوی آن در محکمه مسموع گردد.» (رویداد لویه جرگه... صفحه ۱۸۳ - ۱۸۴)

سپس مولوی عبدالواسع قاضی تمیز در جواب حضرت صاحب گفت: «حکمی که در انسداد نکاح صغیره شده است، درست است و امر اولوالامر در امثال این مسائل حکم و جوب را در بر میگیرد، زیرا این مسئله مسلم اصول است که قول ضعیف و لفظ قلیل را امر اولوالامر به مرتبه و جوب میرساند. حالانکه نکاح صغیره مباح است، چون باین فعل مباح امر اولوالامر انضمام یافت، ظاهراً حکم و جوب را دریافته، از اینرو باینکه نکاح صغیره در کتب فقهیه صرف جواز داشت چون برخلاف آن حکم همایونی صادر شد، ظاهراً و شرعاً ممنوع گردید.» (رویداد لویه جرگه... صفحه ۱۸۴) مقصد از گفتار مولوی عبدالواسع آن بود که نکاح صغیره جواز دارد و چون قول ضعیف و لفظ قلیل را در بر دارد، بنابراین امر اولوالامر یعنی پادشاه میتواند آنرا نفی و منع کند و اینکار مانع شرعی ندارد. در اینجا یک ملا از جا برخاست و با شدت به رد گفتار مولوی عبدالواسع پرداخت و گفت: «آیا شما نمیدانید و از زبان حضرت صاحب نشنیدید که حضرت ختمی مرتبت [مقصد حضرت محمد (ص) است] سیدنا عایشه را در آوان صغارت نکاح کرده است و عده از اهل سلف و خلف بر این امر دوام ورزیده اند و این نکاح صغیره نیز از امور مسنون شمرده میشود، پس چگونه سنت بقول اولوالامر نه تنها از مرتبه مسنونیت اسقاط نمیشود، بلکه برخلاف آن حکمی اصدار میگردد.» (رویداد لویه جرگه... صفحه ۱۸۵)

مولوی عبدالواسع در جواب این ملا گفت: «ملا صاحب! شما در تعریف سنت سهو کردید و بر مغالطه نکاح صغیره را مسنون قرار دادید زیرا که آن از سنن عادی و طبیعی است، چنانچه حضرت رسول اکرم (ص) طعام تناول فرموده و خفته اند و تفریح مزاج و غیره اموراتیکه طبعاً بایک انسان ملزوم است، کرده اند. ضمناً صغیره را نیز

نکاح فرموده اند، پس از آن عادت و طبیعت نبایست یک امر مسنونی را استخراج کرد.» (رویداد لویه جرگه... صفحه ۱۸۵)

قاضی عبدالرشید - یک عضو دیگر تمیز بر علیه مولوی صاحب برپا خاست و بیانیه طولانی را در جواز نکاح صغیره بیان کرد و گفت: «به نکاح دادن صغیر و صغیره یکی از حقوق و ولایت پدر و پدرکلان است که به آنها شارع این حق و امتیاز را محض بدینواسطه که آنها کمال شفقت و مرحمت را نسبت به پسر و نواسه خود مرعی میدارند، ارزانی نموده است. پس اولوالامر و یا دیگری را چه حق است که این حقوق حقه را که تمام کتب فقهیه به پدر و پدرکلان داده، ساقط کند و عدم جواز نکاح صغیره را اعلان کند.» (رویداد لویه جرگه... صفحه ۱۸۵)

از ورای مباحثات فوق معلوم میشود که اختلاف نظر بین علمای افغانستان در زمینه نکاح صغیره از یک قرن قبل وجود داشته و فقط به اساس فشار علمای محافظه کار مذهبی به تأسی از روایات «ضعیفه» و «لفظ قلیل» و بدون دلیل موجهه به حیث «سنت» پیغمبر(ص) یک امر «مسنون» شناخته شده است.

موضوع مهم دیگر همانا مسئله بلوغ «فکری» و لزوم حداقل سن ازدواج است. کسانی که در ازدواج تنها و تنها بلوغ «جسمی» زن را اساس قرار میدهند، باید متوجه باشند که آنها درحقیقت آگاه یا ناآگاه موقوف زن را فقط به حیث وسیله اقتناع غریزه شهوانی مرد پایان می آورند، درحالی که زن در کانون فامیل و خانواده به حیث نظم دهنده زندگی و نیز به حیث مادر در برابر فرزندان خود از موقعیت بسیار مهم و حساس برخوردار است. مخصوصاً در کشور ما که اکثر فامیلها با هم یکجا و در یک خانه مشترکاً زندگی میکنند و پیشبرد وظیفه به اصطلاح «خسران داری» یعنی اطاعت از پدر و مادر و حتی خواهر و برادر و سائر بزرگان خانواده شوهر، آنهم در یک محیط ناشناخته و ناآشنا کارساده نیست. برای یک تازه عروس که فقط جسماً بالغ شده، ولی فاقد تجربه در زندگی است و آنهم وقتی احساس میکند که به حیث تازه وارد در پایان ترین سلسله مراتب خانودگی شوهر قرار دارد، تثبیت موقعیت کار بسیار دشوار است. اینجاست که عنان زندگی در همان آغاز از دست بسیاری زنان جوان و بی تجربه بیرون میرود و بجای لذت از این دوره والای حیات انسانی، برعکس به افسردگی و ناراحتی منتهی میگردد. مسلم است که رسیدن به بلوغ «فکری و عقلی» هنگام ازدواج، زن را کمک میکند تا راه زندگی خود را با تعقل و درایت لازم دریابد و به تدریج موقوف خود را در بین خانواده شوهر عاقلانه تثبیت کند. اینکار تهداب مستحکم را برای زندگی آینده او میگذارد که در پرتو آن به یقین از بسا مشکلات بعدی جلوگیری میکند. مادر شدن مرحله دیگریست که نیاز به بلوغ فکری زن دارد و همچنان موضوع جلب رضایت شوهر در عرصه های مختلف باز هم ایجاب میکند که زن در آستانه شروع زندگی مشترک از نظر فکری در یک مرحله رشد لازمی قرار داشته باشد.

اینکه چه وقت یک دختر جوان به رشد و بلوغ فکری میرسد، بسته به عوامل مختلف است، از جمله محیطی که در آن بزرگ شده، سطح آگاهی عمومی و چندین عامل دیگر که بحث روی آن از توان این نوشته بدور میرود. در جهان امروز معیار برای بلوغ فکری همانا تعیین حداقل سن برای ازدواج و سائر مسائل است که در قوانین هرکشور متفاوت میباشد، ولی بطور عموم برای زنها از ۱۶ تا ۱۸ و گاهی تا ۲۰ سالگی تعیین گردیده است.

در دین مقدس اسلام موضوع بلوغ جسمی و بلوغ فکری در یک قسمت آیه ششم سوره مبارکه النساء آمده است: (وایتلوا الیتیمی حتی اذا بلغوا النکاح (ج) فان انستم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم (ج)) ترجمه: «و بیازمائید یتیمان را تا هنگامیکه برسند بعمر نکاح، پس اگر دریافتید از ایشان هوشیاری (اصلاح در دین و مال)، پس بدهید بایشان مال های شان را» (تفسیر کابلی، صفحه ۴۵۴). در تفسیر این آیه مبارکه ذکر شده است که: «مذهب امام ابوحنیفه (رح) این است که باید ۲۵ سال انتظار برد، اگر در مرور این سالها یتیم عقل یابد، مالش را به او بسپارید، ورنه در بیست و پنج سالگی حتماً مالش داده شود، خواه پوره بداند، خواه نداند.» (تفسیر کابل.. صفحه ۴۵۴). با این اساس دیده میشود که بین بلوغ جسمی یعنی رسیدن بعمر نکاح و بلوغ فکری یعنی آگاهی به اداره مال (برای یتیم) یک رابطه نزدیک وجود دارد و این رابطه با تعیین سن ۲۵ سالگی به حد اکثر میرسد که میتوان در شرایط زندگی امروز حد وسط را از آن استنباط کرد یعنی اگر دختری حداقل در ۱۳ سالگی به بلوغ جسمی و در سن ۲۵ سالگی به حد اکثر بلوغ فکری برسد، حد وسط هر دو را میتوان بین سن ۱۶ تا ۱۹ سالگی تعیین کرد که همان سن حداقل ازدواج و همچنان عقد سائر معاملات برای دختران میباشد.

اکنون بر میگردیم به قانون «منع خشونت علیه زن» که در فقره ۱۲ ماده پنجم «نکاح قبل از اكمال سن قانونی» را خشونت علیه زن دانسته و در احکام جزائی (فصل سوم)، مجازات عامل خشونت را به زن بالغ و زن نابالغ از هم تفکیک کرده است. ماده ۲۸ این قانون در مورد نکاح زیر سن حکم میکند که: «هرگاه شخص زن را که سن قانونی ازدواج را تکمیل نه نموده و بدون رعایت حکم مندرج ماده ۷۱ قانون مدنی به عقد نکاح درآورد، حسب

د پانوی شمیره: له ۵ تر ۶

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلپکنی د لیکنيزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لوی

احوال به حبس متوسط که از دو سال کمتر نباشد، محکوم و نکاح در صورت مطالبه زن، مطابق احکام قانون فسخ می‌گردد.» ماده ۷۱ قانون مدنی سن ازدواج را برای دختر ۱۶ سالگی تعیین کرده است و این همان سن حدوسط بین بلوغ جسمی و رشد فکری دختران است که فوقاً تذکار یافت.

پس کجای این موضوع مغایر به شریعت است که بعضی از وکلای ولسی جرگه و یا بعضی از علمای دین بر آن انگشت انتقاد می‌گذارند. تعیین حداقل سن نه تنها در افغانستان، بلکه در بسیاری از کشورهای اسلامی به دلالتی فوق الذکر قانوناً تعیین شده چنانچه در پاکستان سن ازدواج ۱۶ و ۱۸، در ترکیه ۱۷ و ۱۸، در بنگله دیش و مالیزیا ۱۸ و ۲۱، در کویت ۱۵ و ۱۷، در ایران ۱۳ و ۱۵ سالگی برای دختران و پسران معین گردیده است.

(ختم)

---

د پانو شمیره: له ۶ تر ۶

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ